روبه پیش سگان کوی انداز و انما قلنا بالله لان قلب العارف بغير الله من

جز این نیست که گفتیم بالله زیراکه بدرستیکه قلب عارف بغیر الله از

الاسماء لیس له السعة المذکورة فی ما بعد اسم الله احدیته جمع جمیع اسمار

اسماء مثل عار بار حمانیت برآن قلب را سعت مذکوره در ما بعد این

الهی است پس هر دل که شناسای او باشد شناسای همه اسما باشد بخلاف سایر

اسماکه شناسائی هیچ یک شناسائی اسم الله لازم نمی آید پس این سعت دگنجائی

که بعد ازین مذکور خواهد شد ثابت نباشد مگر دلی راکه عارف بالله باشد و در شان

چنین دل گفته است آنکه گفته این گوهر بحر آشنائی است نه دل سرچشمهٔ فیض کبریائی

است نه دل القصه بطولها سخن دور کشید مجموعهٔ اسرار خدائی است نه دل

وان کان ای القلب موجودا من رحمة الله ای الوجود المفاض عنه

است ای قلب موجود از رحمت الله ای وجود نفاض ازو

علی عباده او ما به یتعاطف علیهم و یشفق علیهم و یرحمهم فیهب

بر بندگان او یا چیزی که بآن مهربانی کرده شود برایشان و شفقت کرده شود بر ایشان و رحم میکند ایشان را پس می بخشد

لهم الوجود فانه ای القلب اوسع من رحمة الله لان الله اخبر علی لسان

ایشان را وجود پس بدرستیکه آن ای قلب وسیع تر است از رحمت الله زیراکه بدرستیکه الله خبر کرده بر زبان

رسوله صلی الله علیه و سلم فی حدیث قدسی ان قلب العبد

رسول خود صلی الله علیه و سلم در حدیث قدسی که بدرستیکه عبد

وسعه جمعا وتفصیلا حیث قال سبحانه ما وسعنی ای من

وسعت نمود او را ازروی جمع وتفصیل در مقامیکه فرمود سبحانه گنجایش نکرد مرا ای از

حیث مرتبتا جمعی وتفصیلی ارضی ای الاجسام السفلیة

حیثیت دو مرتبهٔ جمعی وتفصیلی زمین من ای اجسام سفلیه

ولا سمائی ای الارواح العلویة ووسعنی ای من حیثهما قلب عبدی

ونه آسمانی ای ارواح علویه ووسعت کرد مرا ای از حیثیت آن هر دو دل عبد من

المومن فانه ینقلب معی وفی وبی ولی بحسب تقلبی فی الشیون ورحمة

که مومن است پس بدرستیکه منقلب است با من و در من و بمن و برای من بحسب تقلب من در شیون و رحمت او

لا سعة الا فی مرتبة تفصیلیة فانها ای الرحمة لا یتعلق حکمها الا

وسعت نمیکند آن مگر در مرتبهٔ تفصیلیه زیراکه بدرستیکه آن ای رحمت تعلق نمیگیرد حکم آن مگر

بالحوادث التی هی مرتبة تفصیلیة فان قیل رحمة تسع القلب والقلب

بحوادثیکه آنها مرتبهٔ تفصیلیه اند پس اگر گفته شود رحمت وسعت کند قلب را و قلب وسعت

لا یسع نفسه فلا یکون القلب اوسع قلنا القلب یسع نفسه من حیث

وسعت نمیکند نفس خود را پس نباشد قلب واسع تر گوئیم قلب وسعت کند نفس خود را از حیثیت

الاحاطة العلمیة وکیف لا وقد وسع الحق جمعا وتفصیلا فلا یشذ عنه

احاطهٔ علمیه وچگونه نباشد حال آنکه بتحقیق وسعت کرده است حق را از روی جمع و تفصیل پس نادر نباشد از او

شیء من الموجودات معتقد عموم خلایق آنست که حق سبحانه وتعالی راحم است مطلقا و هیچ

چیزی از موجودات

وجهی از وجوه مرحوم نیست اما مشهود ارباب کشف وشهود آنست که هم راحم حق است

و مرحوم او هم عالم حق است و هم معلوم او اوست هست مطلق اینجا غیر نیست

و اغیار که مسماست بعالم عین اوست نه غیر او آری در مذهب اهل کشف و

ارباب شهود عالم همه نیست جز تفاصیل جود چند بر صور ارجه ظاهر گردد

نمود چون در نگری نیست بجز یک موجود پس حق سبحانه وتعالی رحم نکرد مگر

نفس خود را اوست راحم در مقام جمع احدیت واوست مرحوم در مرتبهٔ تفصیل و کثرت

Copyright © King Saud University